

منظومه خاموش ۵

دندان‌ها و تانک‌ها



مهدی حجوانی

● همه به‌نوعی منتظر بودند. معاون کردن، برادر مرادی که یکی، دو شب بعد شهید شد، دور کامیون‌ها چرخي زد و وقتی مطمئن شد همه سوار شده‌اند، کامیون‌ها را راه انداخت. بعد برای همه دست تکان داد و با خنده فریاد زد: «تانک‌هایشان را با دندان جر بدهید». نیم‌ساعت یا بیشتر که پیش رفتیم، به جاده آسفالت‌ه اهواز و خرمشهر رسیدیم. کامیون‌ها سرعت گرفتند. شلمچه منطقه‌ای است که جاده‌اش از جاده اهواز و خرمشهر منشعب می‌شود. وارد این جاده خاکی شدیم. این جاده تقریباً عقبه خط بود و کلی نیرو و امکانات رزمی و تدارکاتی در آن مستقر بودند. لودرها مشغول کار بودند و سنگر اجتماعی می‌زدند. توپوت‌ها مثل مورچه می‌رفتند و می‌آمدند. گاهی شهید و مجروح می‌آوردند و گاهی اسیر. اسیر‌ها اغلب هیکل‌های بزرگ و تنومندی داشتند. اغلبشان ساکت و بهت‌زده بودند و زیرپیراهن سفید به تن داشتند. در یک سنگر اجتماعی که سقف هم نداشت، مستقر شدیم. هم توپخانه ما به کار بود و هم هواپیمای عراقی. تا شب در همان سنگر ماندیم و نماز را هم با پوتین روی خاک خواندیم و طبیعتاً با تیمم. تا شب سقوط یکی از هواپیمای‌های عراقی را هم دیدیم. نقطه‌ای در آسمان آتش گرفت و به پایین سقوط کرد. بچه‌ها کلی خوشحال شدند و سروسودا راه انداختند. بعد هم از سر ذوق افتادند به شوخی و کلوخ پرت‌کردن به طرف همدیگر البته بیشتر نوجوان‌ها. آفتاب که رفت، هوا طبق معمول یک‌دفعه سرد شد. همه جمع شدند توی خودشان. کمی که گذشت، پتو رسید. زیر فشار و با لالایی توپ‌های دوربرد عراقی که گاه‌وبیگاه این گوشه و آن گوشه به زمین می‌نشست و منفجر می‌شد، به خواب رفتم. ساعت ۱۱:۳۰ شب بیدارمان کردند. سوار توپوت‌ها شدیم و به طرف خط مقدم راه افتادیم. مناطق فتح‌شده را یکی‌یکی پشت سر گذاشتیم. سنگرهای مستحکم عراقی و جنازه‌هایی که گوشه و کنار ریخته بودند، نشان می‌دادند که عملیات تا به آنجا موفق بوده است. مسئول دسته تذکر داد برادران راه‌هایی را که می‌رویم، خوب به خاطر بسپارند تا اگر لازم شد، بتوانند از این راه خودشان برگردند و سرگردان نشوند. از سطح جاده پایین‌تر و پر از آب بود، در محلی پیاده شدیم. گردان به ستون یک، به راه افتاد. از کنار جنازه‌ها و سنگرهای عراقی رد شدیم.

شرق روزنامه

www.sharghdaily.ir

یکشنبه ۲۳ دی ۱۳۹۷ • ۶ جمادی‌الاول ۱۴۴۰ • ۱۳ ژانویه ۲۰۱۹ • سال شانزدهم • شماره ۳۳۴۱ • ۱۶ صفحه اذان ظهر تهران ۱۲:۱۳ • اذان مغرب ۱۷:۳۲ • اذان صبح فردا ۵:۴۵ • طلوع آفتاب ۷:۱۴

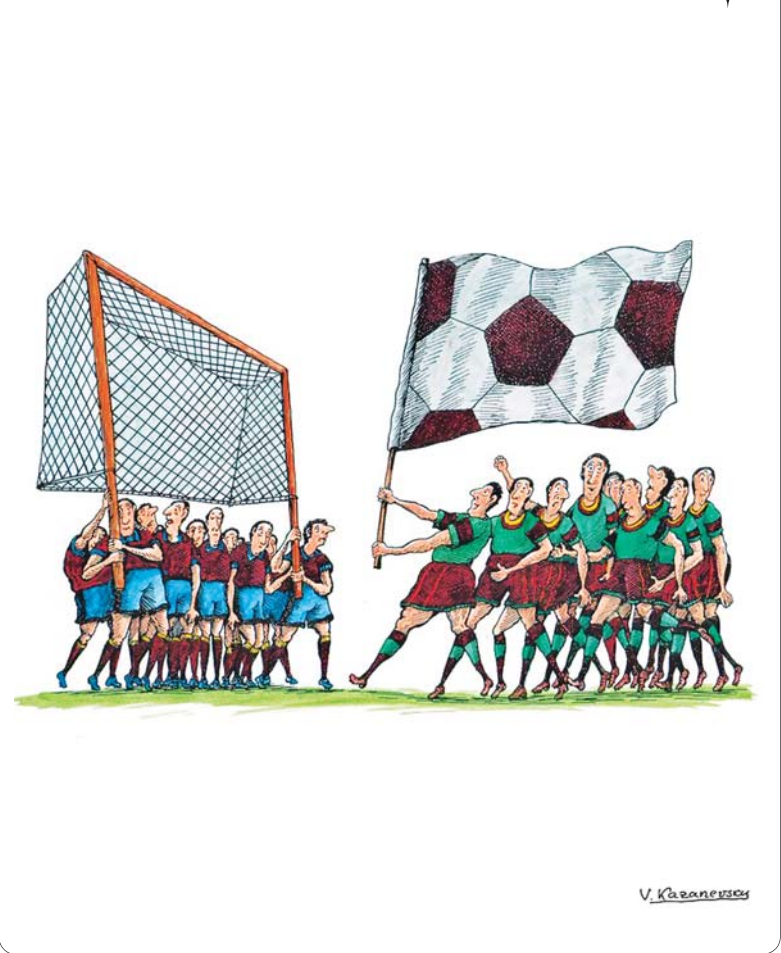
روزنفر۱

fardashargh@gmail.com

کارتون خواب



ولادیمیر کاز انوفسکی



چابهار دروازه توسعه محور شرق

همایش فرصت‌های سرمایه‌گذاری استان سیستان و بلوچستان

۲۸ الی ۲۹ دی ماه ۱۳۹۷

سالن همایش‌های بین المللی منطقه آزاد چابهار

عناوین پتل‌ها:
صنعت و معدن
تجارت، حمل و نقل و ترانزیت
کشاورزی و شیلات
نیرو و انرژی
گردشگری و صنعت تور بسم

Chabahar Invest Conference and Exhibition

18-19 January 2019

وزارت کشور
استادکوی استان بلوچستان

منطقه آزاد چابهار
C. F. Z

تلفن هماهنگی:

دفتر تهران: ۰۲۱-۲۵۹۱۷۱۱۲

دفتر زاهدان: ۰۵۴-۳۳۴۶۷۸۰۵

موبایل: ۰۹۱۶۲۴۳۴۰۵۷۲-۰۹۱۵۳۴۱۴۵۷۳

www.chabaharinvest.ir

دبیرخانه

دفتر تهران: خیابان وزرا، وزرا ۲۹۱، ساختمان مناطق آزاد ایران، دفتر منطقه آزاد تجاری چابهار
تلفن: ۰۲۱ ۲۵۹۱۷۱۱۲ / فکس: ۰۲۱ ۳۳۵۲۹۰۹
دفتر زاهدان: خیابان خیام، بنش خیام ۸، ساختمان بیمه آسیا، طبقه اول
تلفن: ۰۵۴ ۳۳۴۲۷۸۰۵ / فکس: ۰۵۴ ۳۳۴۳۲۹۵
دفتر چابهار: منطقه آزاد تجاری، محل دائمی نمایشگاه های بین المللی
تلفن همراه: ۰۹۱۵۳۴۱۴۵۷۳

گروه توسعه و سرمایه‌گذاری
شرکت تعاونی توسعه و عمران منطقه آزاد چابهار

وزارت کشور
وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی

وزارت صنایع، بازرگانی و معادن
وزارت راه‌های ترابری

MAKRAN STEEL CO.
شرکت فولاد مکران

وزارت نیرو

یادداشت

ما کمی گرسنه هستیم دوستان!

و فرزندان دهان‌باز نمی‌توانند این آموزه‌ها را فراگیرند؛ یعنی گرسنگی را چون زاینده‌رود، هیرمند و هامون تاب بیاورند، پس دردفریاد می‌شوند و به همین خاطر گاه اولیای مستاصل خود و حتی خانواده را همچنان سرزنش فیزیکی می‌کنند که شب و روز را برای همیشه تنها می‌گذارند.

نتیجه اول، آیا این اولیا از کارفرمایان و مسئولان آموخته‌اند که بچه را بنوازند در مدرسه، در خیابان و در خانه تا در گوشه‌ای بترکند و خواب‌های نازنین ببینند تا ه‌رروز بهانه تازهای نگیند؛ مثلاً خیابان‌نوازی یا تار و کمانچه یا در کافه‌ها ادای شاملو، سپانلو، آتشنی و فروغ را دریاورند و شعر سر بکشند یا مثل کارتن‌خواب‌ها سقف را دودآجین بهمین و وینستون کنند.

نتیجه آخر، در جامعه‌ای که همه خیالیالف باشند، پرنده‌ها آسمان را فراموش می‌کنند. دست‌فروشان، کارگران بی‌کار، کارگران بی‌حقوق و دیگران دیگر هم در ایستگاه‌ها در انتظار اتوبوس‌هایی خواهند ماند که قرار نیست بیاید.

من بسی و بسیاریا امیدوارم ما بزرگ‌ترها و ما مسئولان زحمتکش و عمیقاً رمانتیک همین فردا پا به دنیای واقعیت بگذاریم تا پرنده‌ها پرواز و کارگران کار نکنند و حقوق بگیرند تا زندگی با خیال راحت راه برد.

مغز اجتماعی-۵۱

جهان اسکیزوفرنیک

روی حس‌ها وارد کند. تئاتری که می‌خواهد در آن بازیگر و تماشاچی هر دو قربانیانی باشند که به سیخ کباب کشیده می‌شوند و تنها می‌توانند از ورای شعله‌های آتش به هم علامت بدهند. در مرحله‌ای از بیماری، ارتو تن مثله‌شده و فارغ از اندام‌های خواش می‌خواهد. تن جراحی‌شده در سالن تشریح خیالاتش، تن بدون اعضا و جوارح و رهاشده از اعمال ذهنی که بتواند به آزادی کامل برسد. بنابراین آنچه ارتو، پس از تجربیات اسکیزوفرنیک شدید خود به آن می‌رسد، رسیدن به حالت متناقض و پارادوکسیکال غیرممکنی است. او می‌خواهد به زمانی برگردد که ذهن وجود خارجی ندارد، همان‌طوری که آگاهی نیست. آرزوی نهایی او این است که درختی شود قدیمی با شیارهایش، که چیزی نخورد، چیزی ننوشد و نفس نکشد. ارتو، نمونه‌ای استثنائی از هنرمندی مبتلا به اسکیزوفرنی است که جهان هنر را با نگاهی هنرمندانه و سرشار از آگاهی تشدیدیافته بیماری خود نظاره می‌کند و ما را به سیر قهقراپی فرایندی فاجعه‌بار در تئاتر واقعی زندگی خود، تئاتری در تماس بلاواسطه با خود آشنا می‌کند که پوشت و استخوان و گوشت و خون، یعنی در تن خود احساس می‌کند.

ژیل دلوز و فلیکس گاتاری در کتاب «ضد - اودیپ» خود با تفسیری متفاوت از بیماری اسکیزوفرنی نشان می‌دهند که چگونه مغز اهمیت کار خود را هنگام بروز اسکیزوفرنی در هنرمندی چون ارتو نشان می‌دهد، در عین‌حالی که هنر نزد ارتوسی با مغز مبتلا به اسکیزوفرنی می‌تواند لایه‌های پنهان جامعه سرمایه‌داری دوگانه‌پندار امروز را افشا کند و نیروی مقاومتی در مقابل قدرت آن باشد.

این روزها تئاتری از جوانانی کوشا در این عرصه (گروه نمایشی بین) به نام پرموته - طاعون در تئاتر چهارسو تهران اجرا می‌شود که به نظر من نگاه فلسفی نیجه‌ای و ارتووار به تئاتر دارد. ملهم از پروژه ترازدی انسان معاصر، خسته از جهان اپولونی که به‌طور گسسته می‌خواهد به جهان دینوزیوسی برسد، بدون اینکه بخواهد از جهان دینوزیوسی و موسیقی به جهان اپولونی پل بزند و به جهان آگاهی برگردد. شاید این حاکمیت جهان اسکیزوفرنیک دکارتی در فرهنگ سرمایه‌داری امروز است که به کسی اجازه نمی‌دهد تا از منظری غیراسکیزوفرنیک به طبیعت انسان نگاه کند.

شماّت فیزیکی می‌کنیم تا هرچه سریع‌تر بساطشان را جمع کنند و در صورت چون‌وچرا در حین بردن برای مصافحه و مفاهمه کمی بیشتر آنان را شماّت می‌کنیم؟

هزار سال پیش بابت تقاضایی ناچیز به اندازه نرمه‌بادی که بخواهد صورت شکوفه‌های سیب را در آغوش بگیرد یا کمربندی سرزنش شدم که یادش هنوز هم یادگار است. پدر در پاسخ به اعتراض معصومانه مادر و گریه تن داغدیده من گفت: اذیت و آزاری در کار نیست؛ تذکری بود تا بیاموزد که کی، کجا، چگونه و چرا حرف بزند.

حالا سؤال این است که آیا سیر تکاملی واقعیت از سیر تاریخی فهم و درک انسان ساده و آرامی به نام دست‌فروش یا کارگر بی‌حقوق، جداست؟

پاسخ ساده و واقع‌بینانه می‌گوید: نه، اصلاً نه! اما ما بزرگ‌ترها، ما کارفرمایان و ما مسئولان می‌گوییم: آری، آری!

چرا؟ چون دست‌فروشان، کارگران بی‌کار و کارگران بی‌حقوق هنوز نمی‌دانند انسان آموزه‌ای از اندوه و بازیافتن شادی است، پس می‌باید در مکاشفه‌ای که پیش‌رو دارند با سکوت و صبوری، امید و آرزو را سرلوحه روزگار خویش قرار دهند تا شادی تحصیل شود.

نکته؛ واقعیت این است که وابستگیان به این مردمان آرام و صبور و آرزومند، یعنی همسران



فریدون صدیقی

مردمان اهل کار بی‌شمارند و برخی از آنان در تنگنای گذران زندگی در اعتراض‌های واقعی یا مجازی، آنچه در سروده‌هایشان صدرنشین می‌شود این است؛ ما کمی گرسنه هستیم دوستان!

کارگری که زندگی را دوست دارد مثل پرنده‌ای است که می‌خواهد آسمان را در آغوش بگیرد، پس کار می‌کند یا در تکاپویی بی‌وقفه برای کاریابی است تا جایی که کار تب می‌کند، اما او همچنان از بی‌کاری عرق می‌ریزد.

آیا مردمان جامانده در رسیدن به نیازهای حداقلی‌شان مثل عاشق‌هایی که تن به تشکیل خانواده نمی‌دهند عملی ضداجتماعی مرتکب می‌شوند که گاه مطالباتشان را آواز می‌کنند و سرودخوانان خیابان‌ها را اندازه می‌گیرند؟

آیا ما دوستان، ما کارفرمایان و ما مسئولان در رویارویی با این واقعیت همچنان رویا می‌یافیم و چون رمانتیک‌ها، صاحبان آن مطالبات را احساساتی و هیجان‌زده می‌نامیم و با نبوغی کلیشه‌ای، اما ماهرانه و البته هنرمندانه ابتدا نصیحتشان می‌کنیم و اگر کارگر نیتاند، خیلی نرم



عبدالرحمن نجل رحیم مغزپژوه

بنا بر پژوهش‌های جدید، اسکیزوفرنی بیماری مغزی است که در آن گسستی رشدی در لایه‌های پیوند طبیعی بین تن و جان انسان اجتماعی به‌وجود می‌آید. روان با ذهن انسان، تمندی خود را از دست داده یا به‌عبارتی روانی از «تن‌زدوده» دارد. به عبارت دیگر انسان اسکیزوفرنیک انسانی است که رفتار ذهنی به حد افراط هوشیار است که تعلق ماهوی با جسم زنده و فعال خود را از دست داده است. به این ترتیب انسان اسکیزوفرنیک به انسانی شباهت دارد که دکارت تصور می‌کند. در این روایت، انسان ماهیتی دوگانه دارد که جسم و جانش از دو گوهر متفاوت و گسسته از هم شکل گرفته‌اند. روان یا ذهن، جوهری متعالی است که بر تن (مغز) نازل می‌شود و آن را متحول می‌کند. چنین انسانی نمی‌تواند در تعامل بی‌گسست و ناهوشیار با گنجینه آموخته‌های تاریخ بلند تن و جسمش باشد و فاعلیت آن را به عنوان سوزهای اتوماتیک و خودکار بدون نظارت آمرانه از عالم بالا بپذیرد. اما مغزپژوهی جدید به ما می‌آموزد که چنین گسستی فقط در بیماران اسکیزوفرنیک مهیاست و به قول مرلویونتی، فیلسوف برجسته فرانسوی، جسم زنده گنجینه معنا در جهان انسانی است و نادیده‌گرفتن آن به عنوان موتور اولیه شناخت و آگاهی در انسان، ذهن و روانی آشفته به ارمغان می‌آورد. همان‌طور که در انسان‌های اسکیزوفرنیک شاهد هستیم، ذهن تولیدشده در مغز گسسته‌مانده از جسم زنده و معنا‌ساز، موجب می‌شود که ذهن در مغز نتواند به عنوان فاعل شناسا در جامعه و روابط بینافردی به کار آید. در این صورت است که ذهن آشفته و پرمشغله در مغز برای هر کاری نیاز به بازخوانی آگاهانه دارد و مانند فاعلی سوم‌شخص می‌بایست از بیرون، موتور اتوماتیک تن را به فعالیت مفید وادارد. به این ترتیب فرد اسکیزوفرنیک مشابه انسان دکارتی است که تنش چون ماشین مکانیکی به طور مصنوعی دائم نیاز به هدایت و دخالت بیرونی دارد. در اسکیزوفرنی، آگاهی به تن و حرکات آن تشدید می‌شود چون این حرکات به طور اتوماتیک و خودکار

تجربه دیگران

چگونه بی‌خانمان‌ها چهره بریتانیا را تغییر دادند

نوشته است که برخلاف گذشته، افراد لایابالی و الکلی نیستند که به خیابان پناه آورده‌اند؛ بلکه بسیاری از این افراد کارگر هستند یا رانندگان شرکت اوبر که باید وام خودروهایشان را بدهند و افرادی که نمی‌توانند هزینه اقامت در مسکنی را که تا این اندازه قیمتش بالا رفته است، بپردازند. «قدم‌زدن تا محل کار، راهپیمایی در امتداد تارووپود ساختار اجتماعی‌نخ‌نماشده بریتانیاست که روزبه‌روز شکندتر می‌شود. بعضی افراد خیر دارند کارهایی را می‌کنند که دولت از انجام آن ناتوان مانده و با وجود همه موانع سعی می‌کنند به افرادی کمک کنند که خیلی ساده ممکن بود خود ما در میان آنها باشیم. وظیفه آنها نیست که این کارها را انجام بدهند؛ ولی کارشان را انجام می‌دهند. بسیار ناراحت‌کننده است که این‌همه نیاز و نیازمند به وجود آمده که دولت مسبب آن است؛ اما از سوسی دیگر واکنش و اقدامات همسایگان من و آدم‌های عادی دلگرم‌کننده است و این چیزی است که در سال ۲۰۱۹ می‌توان به آن چشم امید داشت.»



هدلی فریمن، گزارشگر کاردین، در مقاله‌ای با عنوان «قدم‌زدن من تا محل کارم نشان می‌دهد چگونه بی‌خانمان‌ها چهره بریتانیا را تغییر دادند»، به معضلات اجتماعی و فرهنگی ناشی از دشواری‌های اقتصادی سال‌های اخیر در بریتانیا پرداخته است.

خانم فریمن در ابتدای این گزارش نوشته است: «قدم‌زدن من تا محل کارم خیلی طولانی نیست. با سرعتی متوسط اگر پیاده بروم، ۱۵ دقیقه طول می‌کشد. خیلی خاص و دوست‌داشتنی هم نیست...؛ اما مزیت عمده‌اش این است که... آدم متوجه تغییرات محله‌اش می‌شود و بزرگ‌ترین تغییر تعداد افراد بی‌خانمانی است که من از کنارشان می‌گذرم تا به محل کارم برسم.»

این نویسنده با تشریح جزئیات دیدار روزمره‌اش در محله به ساختمان‌های مجلل، دفاتر شرکت‌های بزرگ یا پروژه‌های شهری گران‌قیمتی اشاره می‌کند که کوهی از تشک و پتوی بسیاری از بی‌خانمان‌ها